

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در ابتدای آیه می‌فرماید: «...»؛ هر کس هدایت یابد، برای خود هدایت یافته، («اهدتی» یعنی

هدایت یابد یا هدایت را بپذیرد). «انما» برای حصر آمده به این معنا که فقط به نفع خودش است. «...»

«...»؛ و آن کس که گمراه گردد، به زیان خود گمراه شده است. این آیه هم درست در جهت همان اهداف سوره است که اول

سوره با این شروع می‌شود که ای مردم! بدانید اعمال شما اگر خوب باشد، منافعش عاید خودتان می‌شود و اگر بد باشد، دودش به چشم خودتان خواهد رفت. بعد از آن در اولین قدم یک انسان شایسته نمونه را معرفی می‌کند که شایستگی‌هایش را نشان داد و خداوند هم او را به معراج برد و آیات عظیمش را به او نشان داد؛ بعد حتی بیان می‌کند که خدا به اولاد و فرزندان و ذریه‌ی صلحا نیز عنایت دارد؛ کتاب به آنها می‌دهد، آنها را هدایت می‌کند و اگر بد کنند، خدا هم آنها را مجازات می‌کند. علو و سرکشی بنی‌اسرائیل را یادآور شد و باز فرمود: هر کس نامه اعمالش به گردن خودش است. نتیجه بد کارهایش هم به خودش برمی‌گردد. در این جا می‌گوید: هر کس هدایت شد به نفع خودش است و هر کس هم گمراه شد به ضرر خودش است؛ یعنی این آیات پی‌درپی برای تفهیم و تحکیم این مطلب است که ای مردم! باور کنید در دنیا هر کار می‌کنید، نتیجه‌اش به خودتان برمی‌گردد. اگر این سوره این حقیقت را در باور مردم جا بیندازد، موفقیت بزرگی است. اصلاً ریشه تباهی‌ها در جامعه بشری این است که هر کس فکر می‌کند ضرر اعمالش مال دیگران است و منافعش مال خودش است؛ بدبختی ما همین است. انسان یک عمر طولانی طی می‌کند تازه بعد از شصت سال می‌فهمد نه اشتباه کرده و دیگر هم نمی‌تواند خودش را اصلاح کند. این خیلی هدف مهمی است که در این سوره دنبال شده است و در بحث‌های قبل گفتیم که هر یک از سوره‌های قرآن یکی یا چند هدف از اهداف هدایت را دنبال می‌کند. بعد در دنباله آیه می‌فرماید: «...»؛ «...»؛ ما عذاب‌کننده نیستیم؛ چرا نفرمود ما عذاب نمی‌کنیم؟

یا چرا نفرمود ما عذاب نکردیم؟ چرا صیغه اسم فاعل به کار برد؟ به خاطر اینکه اسم فاعل برای سه زمان شایستگی دارد؛ یعنی می‌تواند برای زمان گذشته، حال و آینده به کار رود؛ یعنی صلاحیت پذیرش سه زمان را دارد. اینکه می‌فرماید: «...»

«...» یعنی این سنت جاریه الهی در گذشته و حال و آینده بوده و هست و خواهد بود. یعنی این سنت همیشگی و لایتغیر

است.

نکته اولی که در این آیه به دست می‌آید این است که بدون وجود حجت خدا انسان به نیکی‌ها راه پیدا نمی‌کند، به این دلیل که قرآن در این جا می‌فرماید: در ازای گناهان و بدی‌های امت‌ها عذاب نازل نمی‌کنیم تا رسول بفرستیم. مفهومش این است که اگر امتی رسول نداشت و بدی‌هایی از آن امت سر زد به خاطر اینکه رسول و چراغ راهی نداشتند، لغزشهای آنها را می‌بخشیم. در ابتدای سوره یس می‌فرماید: «

داده نشدند و در غفلتند. یا در مورد مثلاً سنت جاهلیت می‌فرماید: «...»؛ «...»؛ از دواج با

دو خواهر ممنوع است و گناه دارد مگر آنهایی که در جاهلیت اتفاق افتاده؛ یعنی نمی‌دانستید گناه است (ما هم به شما نمی‌گیریم ولی از این به بعد دیگر کسی این کار را نکند). در آیه می‌فرماید که بدون وجود رسولان ما کسی را عذاب نمی‌کنیم؛ معنایش این است که عقل مردم به تنهایی نمی‌تواند همه خوبی‌ها و بدی‌ها را تشخیص دهد و به هدایت انبیاء نیاز دارد و حتی اگر هدایت انبیاء نباشد انسان آن مقداری هم که قوه تشخیص دارد از دست خواهد رفت. نکته دیگر این است که عذاب بدون ارشاد و بیان قبیح است (واقعاً قبح دارد)، که اصطلاحاً در اصول، بحثی است که می‌گویند: قبح عقاب بلا بیان یعنی اگر خدا بیانی

۱- اسراء آیه ۱۵

۲- همان

۳- یس آیه ۶

۴- نساء آیه ۲۳

نفرستد، ارشاد و راهنمایی نکند مثلاً حکمی را که حرام است برای مردم بیان نکند بعد مردم را به خاطر انجام آن حرام مجازات کند این به حکم عقل قبیح است، البته در مورد این آیه مفسرین اختلاف کردند. عده‌ای فرمودند که این از باب منت است عقل به تنهایی خودش می‌تواند تمام حقایق دینی را بفهمد، توحید، معاد و نبوت را می‌تواند بفهمد ولی اینکه خدا با عقل تنها عذاب نمی‌کند و تا رسول نفرستد، حجت تمام نمی‌شود این از باب منت است و تخفیف داده والا این حق را داشت که با این عقل تنها مجازات کند، بعضی‌ها این را گفتند. ولی انصافاً اگر دقت کنیم (تجربه هم نشان داده) بدون چراغ وحی، جامعه انسانی در انواع پستی‌ها و زشتی‌ها غوطه‌ور خواهد شد. بنابراین خدا هم تا زمانی که پیامبری نفرستد عذاب نمی‌کند.

چرا فرمود: «...» نفرمود: «حَتَّىٰ نَبْعَثَ نَبِيًّا؟» زیرا رسول با نبی فرق دارد. رسول صاحب قول فصل است، به این معنا که اگر مردم او را انکار کنند خدا عذاب استئصال می‌فرستد؛ یعنی غذایی که تمام قوم تکذیب‌کننده را ریشه‌کن خواهد کرد و از صفحه روزگار محوشان خواهد نمود. در میان انبیاء سیصد و سیزده رسول داشتیم که اسم بعضی از آنها مثل شعیب و هود و صالح و لوط و... در قرآن آمده است که اینها رسول خدا بودند. «...» شاید در این آیه هم

ذکر کلمه «رسول» جهت داشته باشد و جهت آن هم همین باشد که می‌گوید: ما رسول می‌فرستیم، اگر رسول را تکذیب کردند عذاب استئصال می‌آید. در حالیکه تکذیب نبی عذاب استئصال به دنبال ندارد؛ یعنی اگر کسی نبی را تکذیب کند مجازات می‌شود اما باعث ریشه‌کن شدن قوم تکذیب‌کننده نخواهد شد، اینجاست که می‌فرماید: ما عذاب نمی‌کنیم تا رسول بفرستیم. در سوره یونس می‌فرماید: «...»^۱؛ برای هر امتی رسولی است، «...»

هنگامی که رسولشان به سوی آنان بیاید، بعدالت در میان آنها داوری می‌شود. پس معلوم می‌شود که عذاب استئصال به دنبال تکذیب رسولان است.

در زمان پیامبر اسلام، پیامبر تکذیب شد اما چرا آنهایی که حضرت را تکذیب کردند عذاب نشدند؟ ببینید به محض تکذیب رسول عذاب نمی‌آید، شرایطی دارد و از شرایطش آن است که آن رسول به خدا اعلان کند که از هدایت اینها ناامید هستم و خدا هم بپذیرد؛ مثلاً حضرت یونس فرزند متی از رسولانی بود که زود شکایت کرد. در روایت ایت که خدا به او فرمود: عجله نکن و او را نصیحت فرمود و سیره و صبر انبیاء قبل مثل نوح را متذکر شد. خدا نپذیرفت با این که رسول هم بود و در آخر هم قومش هدایت شد. تنها قومی هم که هدایت شد قوم یونس بود و عذاب نشد. پیامبر اسلام علی‌رغم اینکه تکذیبش کردند نه تنها نفرین نفرمود بلکه دعایشان هم کرد و دعاها را پیغمبر به اجابت رسید. نکته دوم این که در سوره انفال آمده است: عده‌ای نزد پیامبر (ص) آمدند و گفتند که اگر این حقایق و آیات از آسمان است و واقعاً راست می‌گویی از خداوند بخواه سنگی از آسمان بر سر ما بفرستد یا عذاب دردناکی برای ما فرود بیاورد. خداوند می‌فرماید: «...»

«...»^۲؛ ولی (ای پیامبر!) تا تو در میان آنها هستی، خداوند آنها را عذاب نخواهد کرد. امیرالمؤمنین (ع) فرمودند:

خداوند دو امان از عذاب در زمین دارد یکی وجود مبارک پیامبر و یکی هم استغفار؛ از این دو، یکی رفته و یکی وجود دارد اما آن که رفت رسول خدا بود و دیگری استغفار است. (بعد از رسول خدا هم ائمه هدی تمام مناصبی که پیامبر دارد را دارند (که روایات فراوان شهادت می‌دهند)، به استثنای منصب دریافت وحی که با رفتن پیامبر وحی قطع شده. یکی از آن مناصب این است که خدا به واسطه وجودشان امت اسلام، بلکه حتی منکرانشان را از عذاب استئصال حفظ می‌کند). حتی آنها که تکذیب کردند به واسطه وجود مبارک پیامبرگرمی عذاب استئصال را از آنها برداشت. اینکه قرآن می‌فرماید: «...»^۳؛

۱- شمس آیه ۱۳

۲- یونس آیه ۴۷

۳- انفال آیه ۳۳

۴- انبیاء آیه ۱۰۷

تو را نفرستادیم مگر رحمت برای همه جهانیان، چه مؤمن چه کافر، رحمتش برای کافر این بود که خدا به واسطه پیامبر، عذاب استئصال بر آنها فرود نیاورد. این هم یک نکته که در این آیه وجود دارد.

آیه بعد می‌فرماید: ^۱ «... و هنگامی که بخواهیم قریه‌ای را هلاک کنیم (قریه در اینجا به معنای ده

نیست به معنای مجتمع انسانی، به معنای جامعه، خواه شهری باشد، روستایی باشد یا مجموعه چند روستا باشد. مثلاً می‌گویند: قریه قوم لوط، قریه قوم ثمود و...)، «...» (مترف به کسی می‌گویند که در نعمتش وسعت داده شده و اهل

معصیت است یعنی نعمت را در راه درست به کار نمی‌برد به این هم می‌گویند: مترف. مترف در قرآن زیاد آمده)، ما مترفین را امر می‌کنیم، «...» مترفین آن قریه در آن قریه فسق می‌کنند (فسق به معنای نافرمانی است) «...»

«...» پس این قریه شایسته تحقق عذاب می‌شود، «...» (تدمیر به معنای منهدم کردن و از بین بردن

است) این قریه را منهدم می‌کنیم. اما به دو شکل می‌توانیم ترجمه کنیم، یکی می‌گوییم: «

...»؛ چون بخواهیم قریه‌ای را هلاک کنیم مترفین آن قریه را امر می‌کنیم تا در آن قریه فسق و فجور

کنند. این ترجمه یک اشکالی دارد و اشکالش هم این است که بگوییم این امر، یا امر تشریحی است یا امر تکوینی؛ یعنی خدا امر تشریحی می‌کند که مترفین در این قریه فسق و فجور کنید یا امر تکوینی می‌کند که قهراً و بدون اراده و ادارشان می‌کند به فسق، کدام یک؟ اگر بگوییم خدا به صورت تشریحی امر به فسق می‌کند بدهتاً دروغ است. خدا به هیچ کس نمی‌گوید: گناه کن! هیچ عاقلی به زیردستش نمی‌گوید: از من نافرمانی کن. «...»

«...»؛ پروردگار من به قسط امر می‌کند. «...»؛ خداوند به عدل و احسان

امر می‌کند، عقل هم همین را می‌گوید امکان ندارد که خدا امرشان کند بروید بد کنید آنها هم بد می‌کنند، همه جا را بدی می‌گیرد و بعد هم عذاب نازل می‌کند پس این ترجمه این اشکال را دارد. یک ترجمه دیگر این است که بگوییم «...»

«...»، یک چیزی در تقدیر دارد یعنی «امرنا مترفیها بالاعمال الصالحه»؛ ما مترفین را به کارهای خوب امر می‌کنیم، به

اطاعت دستورات الهی امر می‌کنیم، «...» «...»؛ اما آنها نافرمانی می‌کنند، «...» «...»؛ چون نافرمانی

می‌کنند کلمه عذاب بر این قریه محقق می‌شود. این ترجمه دو اشکال دارد: ۱- خلاف ظاهر است به خاطر این که «بالاعمال الصالحه»، در آیه نیست. ۲- اگر مراد امر به صالحات است که فقط برای مترفین نبوده مال همه قریه بوده نه مال مترفینش، به چه دلیل اختصاص داد به مترفین؟ باید می‌گفت: «امرنا اهلها»، «امرنا اهلها»؛ اهلش را امر می‌کنیم، پس اگر این طور هم ترجمه کنیم دو اشکال دارد، حالا کدام معنا درست است؟ گفتیم که خدا نه از جهت تکوینی و نه از جهت تشریحی امر به فسق نمی‌کند، از جهت تشریحی که معلوم است خدا نمی‌آید بگوید: ای ایها الناس من می‌گویم نماز بخوانید شما نماز نخوانید، اصلاً این خنده‌دار است بدهتاً باطل است، از جهت تکوینی هم این است که خدا یک کسی را وادار کند که قهراً و جبراً گناه کند، دست خودش هم نباشد این هم که حرف جبری مسلکان است و بدهتاً باطل است. پس این «...» به چه معناست؟ ظاهراً امر به

معنای باز کردن میدان است. خدا میدان را برایشان باز می‌کند. بعد بدی‌ها را در نظرشان زینت می‌دهد؛ بالنتیجه آنها تمایل پیدا می‌کنند به کار بد. همه اینهایی که عرض کردیم در قرآن هست. این که به آنها میدان می‌دهد این آیه از سوره مریم است که

۱- اسراء آیه ۱۶

۲- اعراف آیه ۲۸

۳- اعراف آیه ۲۹

۴- نحل آیه ۹۰

می فرماید: «...» ؛ بگو: کسی که در گمراهی است، باید خداوند به او مهلت دهد.

«...»^۲؛ هر یک از این دو گروه را از عطای پروردگارت، بهره و کمک می دهیم. ما هم به

گروه خوبان و هم به گروه دنیاطلبان امداد می کنیم، می خواهد راه خوب برود راه را به او نشان می دهیم، می خواهد راه بد برود به او امکانات می دهیم، میدان را باز می کنیم، پس خدا میدان را برایشان باز می کند. این که خدا کاری می کند که گرایش پیدا کنند به بدی، باز در آیات دیگری است می فرماید: «...»

«...»^۳؛ اعمال بدشان را در نظرشان زینت می دهیم. هر کاری که در نظر انسان زینت داده شد آدم به دنبال آن می دود و به آن تمایل پیدا می کند؛ بنابراین امر کردن مترفین ظاهراً به این معناست که ما میدان را برای این مترفین باز می کنیم، کارهای زشت را هم در نظرشان زینت می دهیم به خاطر بدکرداریهایشان، به خاطر معصیت هایشان، بعد اگر اینطور شد آنها برای رسیدن به بدی ها از یکدیگر سبقت می گیرند فضای جامعه آلوده می شود وقتی فضای جامعه آلوده شد این دفعه کاملاً مستحق مجازات می شوند بعد مجازاتشان می کنیم، «...» . ما اگر در

آیات قرآن خوب دقت کنیم کاملاً این حقیقت روشن است مثلاً در همین سوره اسراء می فرماید: «

...»^۴؛ ای شیطان هر کدام از آنها را می توانی با صدایت تحریک کن! و لشکر سواره و

پیادهات را بر آنها گسیل دار. دیدید یکی می گوید: برپا! عده ای که زیردستش هستند می ترسند ناگهان بلند می شوند؛ به این می گویند: استفزاز؛ یعنی کندن از زمین. می گوید: با فریاد زدن این پیروان خودت را این بنی آدم را آنهایی که می خواهند به دنبال تو بیایند، برپا ده! خوب این امر به شیطان نیست، نه امر تشریعی و نه تکوینی؛ به معنای اذن است یعنی ما به تو میدان دادیم، حالا اسمش را بگذارید امر کمالینکه به صورت امری هم فرموده، «...»

پیادگان بر آنها بتاز، این هم به صورت امری آمده. آیا خدا امر می کند به شیطان که برو بندگان مرا گمراه کن؟ خیر، این به معنای میدان دادن است اگر بفرماید: «...»

«...»^۵؛ ما مترفین را امر می کنیم یعنی به آنها میدان می دهیم، همینطور که به شیطان می گوید: بتاز به اینها، فریاد بزن بر سرشان و از زمین جدایشان کن و به دنبال خودت بکش، دارد امر می کند. عین همین برای مترفین در نظر بگیرد که خدا به آنها میدان می دهد به خاطر گناهی که مردم کردند، اینها می شوند میدان دار جامعه و جامعه را به تباهی و لجن می کشند، بعد که اینطور شد آن وقت کلمه عذاب الهی محقق خواهد شد و اینها همه از باب مجازات گناهان است.

بعد می فرماید: «...»^۶؛ چه بسیار مردمی را که هلاک کردیم. «کم»، کم خبریه است. دو نوع

«کم» داریم: ۱- کم استفهامیه، که برای سؤال کردن می آید و اسم بعد از آن هم منصوب است. ۲- کم خبریه که معمولاً با «من زائده» می آید و به معنای تکثیر (بیان کثرت) می آید. مثلاً می گویند: «کم کتاباً قرأت»؛ چند تا کتاب خواندی؟ اگر گفت: «کم کتاباً»، کم استفهامی است اما اگر گفت: «کم من کتاب قرأت» یا «کم کتاب قرأت»؛ چه بسیار کتاب که من خواندم، این برای تکثیر است، به این می گویند: کم خبریه. در اینجا کم خبریه است و برای بیان کثرت است، می فرماید: «

...»^۷؛ چه بسیار مردمی را که هلاک کردیم. کلمه «قرون» جمع قرن است و سه معنا دارد: ۱- به معنای صد سال که

در قرآن اصلاً نیامده، ۲- به معنای شاخ که فقط یک جا آمده آن هم ذی القرنین که بعضی ها ترجمه کردند صاحب دو شاخ که علت اینکه به ذی القرنین می گفتند: ذی القرنین، این است که او تاجی داشته که دو تا شاخ در آن بوده و ممکن است این ترجمه

۱- مریم آیه ۷۵

۲- اسراء آیه ۲۰

۳- نمل آیه ۴

۴- اسراء آیه ۶۴

۵- اسراء آیه ۱۷

را بپذیریم فقط در همین یک مورد. ۳- به معنای امت که در قرآن هر چه قرن و قرون بکار رفته به معنای امت ها و امت است. در اینجا می فرماید: چه بسیار امت هایی که بعد از نوح هلاک کردیم، چرا فرمود: بعد از نوح؟ چون قبل از نوح جامعه بشری یک جامعه ساده بود هنوز نسل بشر خیلی پراکنده نشده بود، شهرنشینی و تمدن و این مسائل به وجود نیامده بود و از زمان نوح شروع شد، ارسال رسولان هم از زمان حضرت نوح است به خاطر همین و به خاطر سن بالای حضرت نوح به ایشان شیخ الانبیاء می گویند و نوح اولین پیامبر اولوالعزم و اولین پیامبر صاحب شریعت کامل و جهانی است و قبل از او به این شکلی نبوده است. دوم اینکه بعد از پیغمبر اسلام این عذاب استیصال قطع شده است علت آن را هم قبلاً بیان کردم، به خاطر وجود مبارک پیامبرگرمی که اینقدر حضرت نزد خدا عزیز بود که به خاطر عزتی که داشت خدا حتی منکرانش را هم عذاب استیصال نکرد و الان هم امام زمان^(ع) قائم مقام پیامبرگرمی^(ص) است از همه جهات به جز دریافت وحی. اما اینکه اینجا کم خبریه برای بیان تکثیر آورد به جهت ترساندن است می گوید: حواستان باشد ما بعد از حضرت نوح امت های بسیاری را هلاک کردیم، نمی ترسیم هم از اینکه بخواهیم امتی را هلاک کنیم و درست که بعد از آمدن پیامبر آخر زمان عذاب استیصال برداشته شد اما عذاب های متوسط همچنان جاری بود و خدا هم عذاب کرد، اینجا خدا تهدید می کند، یک تهدید تلویحی به منکران پیامبر و آنهایی که طعنه می زدند، ساحرش می خواندند و نسبت به ذات اقدس الهی اسائه ادب می کردند، می فرماید: امتهای سرکش را نابود کردیم و کم هم نبودند، تعدادی از آنها که در قرآن آمده، قوم لوط، قوم شعیب، قوم صالح، قوم هود و قوم فرعون است که خداوند در قرآن خبر داده اینها را عذاب کردیم و نابودشان کردیم. بعد می فرماید: «...»

بربک» یعنی خدای تو کافی است، «...»

«؛ اینکه به گناهان بندگانش «خبیر» آگاه و «بصیر» بینا باشد. اولاً در این آیه این نکته است که کرام الکاتبین آنهایی که اعمال را می نویسند و شهادت اعضا و جوارح و مسائل دیگر، خدا به هیچ کدام از اینها نیاز ندارد. نکته دیگر این است که معمولاً کسی که می خواهد حکم کند از چند راه حکم می کند. یکی از راه علم است؛ اگر قاضی خودش از طریق مشاهده به علم رسید دیگر نیازی به شاهد و بینه ندارد مثلاً فرض کنید که جلوی چشم قاضی القضاة مجرمی قتل نفسی انجام داد، بعد هم پرونده اش زیر دست همین قاضی آمد، این دیگر نیاز ندارد که شاهد بیاید شهادت بدهد، می گوید: من خودم دیدم. معصوم می فرمایند: ای مردم از معصیت در خلوت ها بپرهیزید، «فان الشاهد هو الحاكم»؛ همان که می خواهد فردای قیامت حکم صادر کند و روی کرسی قضاوت بنشیند دیگر شاهد نمی خواهد.»

«؛ خدا به گناهان بندگانش خبیر است، خبیر فرقی با بصیر در اینجا چیست؟ ببینید بصیر این است که دارد می بیند، ممکن است ما صحنه جرم را ببینیم بگوئیم: آقا ما دیدیم اما ندانیم میزانش و عقوبتش چقدر است؟ چوب این جرم چقدر است، خدا هم میزان عقوبت و هم اندازه جرمش را می داند و هم شاهد جرم است. یک نکته دیگر که ما می توانیم از اینجا استفاده کنیم این است که مثلاً در ذهن انسان می آید بچه های خردسال و اینها هم در این اقوام بودند، آنها چه تقصیری داشتند بالاخره اقوامی که هلاک شدند مثل قوم لوط، عاد و ثمود در میان اینها که طفل هم بوده، دعوت که به اینها تعلق نمی گیرد، اصلاً اینها مکلف نیستند، اینها چه تقصیری داشتند، چرا اینها نابود شدند؟ خدا در این آیه تلویحاً می فهماند که خدا بهتر از همه بندگانش را می شناسد شاید اشاره به این است که کار به جایی رسیده که امیدی به نسلشان هم نیست. یک شاهدی از جای دیگر قرآن می آورم، حضرت نوح بعد از نهصد سال وقتی درخواست عذاب برای قومش می کند می فرماید: «

...»؛ خدایا اگر اینها را واگذاری و هلاکشان نکنی، بندگان تو را گمراه می کنی، «...»

جز فاجر و بسیار ناسپاس فرزندی نمی آورند یعنی بچه هایشان هم وقتی بزرگ شدند عین پدر و مادرهایشان هستند. خدا که می شناسد، شاید بگوئید: اینکه قصاص قبل از جنایت است، می گوییم: قصاص قبل از جنایت در محاکم بشری معنا دارد نه در نظام حکومتی خدا، برای خدا که مالک الملک و علام الغیوب است، این امر اشکال ندارد، بنابراین خدا به همه گناه بندگانش کاملاً آگاه است.

آیه بعدی می‌فرماید: «

...»؛ عجله صفت دنیاست، موصوف حذف شده و در

واقع این بوده است «من کان یرید الدنیا العاجله»؛ هر کس دنیای زودگذر را بخواهد، «عجلنا له فیها منشاء لمن نرید»؛ ما به عجله این نعمت‌های زودگذر را به او می‌دهیم. (می‌دهیم در آن به او آن چه را که ما بخواهیم)، برای آنکه ما بخواهیم. اولاً نکته در « هست، کلمه «یرید»، نفرمود: «من کان یکسب العاجله» نفرمود: «من کان یملک العاجله»، فرمود: «

« اینها با هم فرق دارد. اگر فرموده بود «من کان یکسب العاجله»؛ یعنی هر کس دنیا را کسب کند. معلوم می‌شود از

نظر قرآن آنچه منشاء فساد است دنیاخواهی و دنیادوستی است نه دنیاداری. دلایل دیگری هم داریم که قرآن کریم برای همین اقتصاد و زندگی مردم و برای همین مادیات احکام وضع کرده، خوردن حق یتیم را گناه بزرگی شمرده، مگر حق یتیم چیست؟ مال همین دنیاست. در جاهای دیگر هم هر جا مذمت کرده کلمه «یرید» را آورده؛ در سوره هود می‌فرماید: «

...». در جایی دیگر می‌فرماید: «

...»، پس آنچه مذموم است دنیاخواهی است نه دنیاداری.

نکته دیگر: فرموده «...». «...»؛ آیا هر کس هر چه خواست خدا به او می‌دهد؟ آیا هر کس دنیا

خواست خدا به او می‌دهد؟ نه! اولی جواب مثبت دارد نه دومی، می‌فرماید: هر چه او خواست به او نمی‌دهیم، هر چه ما خواستیم به او می‌دهیم. شیطان هم از خدا می‌خواست که خدایا تا روز قیامت به من مهلت بده ولی خدا فرمود: «

«...»؛ تا روز قیامت مهلت نداد، بنا نیست که هر کس از خدا دنیا خواست خدا هر چه او می‌خواهد به او بدهد. می‌فرماید:

«مانشاء» سر رشته دست ماست، این برای اینکه دنیاطلبان غره نشوند بگویند: پس نقد بگیریم و نسیه را رها کنیم. دومین نکته این است که هر کس هم دنیا خواست قرار نیست خدا به او بدهد، خیلی‌ها هستند اصلاً به آنها نداده، می‌فرماید: «...»؛ آن

کسی که ما بخواهیم به او می‌دهیم و به اندازه‌ای هم که ما بخواهیم به او می‌دهیم. عمر بن سعد به هیچ چیز از دنیایش نرسید. گاهی خدا اراده می‌کند که هیچ ذره از آن دنیایی که بنده طلب کرده به او ندهد بعد می‌فرماید: «...»؛

سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد، چرا جهنم؟ مگر دنیاخواهی مجازاتش دوزخ است یا اگر کسی دنیا بخواهد باید برود جهنم؟ علتش این است دنیاخواهی نتیجه‌اش فروپاشی ارکان همه ارزشهاست. شما دقت کنید ببینید همین است یا نیست، چه گناهی پیدا می‌کنید که به خاطر دنیاخواهی نباشد! یک گناه پیدا کنید بگویید ریشه‌اش دنیاخواهی نیست! روایت می‌فرماید: «حب الدنیا رأس کل خطیئه»؛ دوست داشتن دنیا سر تمام گناهان است. اجحاف‌ها، ظلم‌ها، تعدی‌ها، جنایت‌ها، جسارت‌ها، بی‌ادبی‌ها، دست‌اندازی به حقوق دیگران، به حقوق ایتم، حق دیگران را ندادن همه به خاطر دوستی دنیاست. و با آن تمام ارکان ارزشها فرو می‌ریزد؛ ارکان ارزشها که فرو ریخت جامعه بشری تباه خواهد شد، از نظر اخلاقی و از نظر اجتماعی، نتیجه تباهی اجتماعی مجازات الهی است. حالا مجازات الهی برای دنیاخواهان چیست؟ خدا نتیجه کارهای خوبشان را به آنها می‌دهد و بعد وقتی وارد آخرت شدند به آنها گفته می‌شود که شما پاداش خوبی‌هایتان را در دنیا گرفتید اما مجازات بدی‌هایتان را در دنیا نشدید حالا نوبت مجازات بدی‌های شماست. در سوره احقاف می‌فرماید: ^۵ «

...»؛ آن روز که کافران را بر آتش عرضه می‌کنند (به آنها گفته می‌شود): از طیبیات و لذائذ در زندگی دنیای

۱- هود آیه ۱۵

۲- شوری آیه ۲۰

۳- حجر آیه ۳۸

۴- اسراء آیه ۱۸

۵- احقاف آیه ۲۰

خود استفاده کردید، (البته دنیاطلبان همه کافر نیستند، عده‌ای از دنیاطلبان هم در میان مسلمانانند)، «...» و
از آن بهره گرفتید، «...»

«؛ بخاطر استکباری که در زمین بناحق کردید و بخاطر گناهایی که انجام می‌دادید.

می‌گوید: هر کس دنیا بخواهد به او می‌دهیم، چه چیز به او می‌دهیم؟ از ثواب اعمال خودش پاداش خوبی‌هایش را می‌دهیم و بعد در آخرت قهراً نتیجه‌ای جز عذاب حاصل گناهان او برای او نخواهد بود. آیات ۱۵ و ۱۶ سوره هود هم همین معنا را می‌فرماید.

آیه بعدی می‌فرماید: «...»؛ و آن کس که سرای آخرت را بطلبد، و برای آن

سعی و کوشش کند. عده‌ای می‌گویند: رحمت خدا زیاد است و نماز نمی‌خوانند، کار خیر نمی‌کنند، اعمال صالح انجام نمی‌دهند، طلبکار بهشت هم هستند این که نمی‌شود! اینطوری اراده آخرت فایده‌ای ندارد، می‌فرماید: هر کس که آخرت را اراده کند و سعی و تلاش شایسته آن را هم بکند، «...»

شد. نکته‌ای که در اینجا و در این آیه هست می‌فرماید: «...» ضمیر «لها» بر می‌گردد به آخرت. یعنی تلاش کند برای

رسیدن به آخرت. آخر آیه می‌فرماید: «...»

می‌شود که کار کردن برای ثواب شرک نیست. درست است که کار کردن برای خدا خالص‌ترین و برترین مرحله و مرتبه عمل صالح است. اینکه انسان فقط برای رضای خدا کار کند نه برای بهشت، نه برای آخرت، نه برای فرار از دوزخ. اما اگر کسی برای فرار از دوزخ کار کرد، این نه تنها شرک نیست، بلکه خدا وعده داده که سعی اینها مشکور است، یعنی خدا از سعی آنها سپاسگزاری خواهد کرد. گاهی وقتها کلامی از امیرالمؤمنین^(ع) را می‌خوانند که حضرت فرمودند: «عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ»، عبادت کسانی است که خدا را فقط به خاطر شایستگی پرستش می‌کنند. «عِبَادَةُ الْعَبِيدِ»، عبادت کسانی است که خدا را از ترس جهنم پرستش می‌کنند و «عِبَادَةُ التُّجَّارِ»، عبادت کسانی است که خدا را به طمع بهشت می‌پرستند. گویا عده‌ای فکر کردند که این مذمت این دو نوع عبادت است، در حالی که این طور نیست، مذمت نیست. خود قرآن، ستایش کرده است عبادت تجارت‌گونه را، و شهیدان را تجار موفق نامیده. «

...»؛ اسمش را خرید

و فروش گذاشته. جانش را فروخته و بهشت را خریده. باز در سوره فاطر می‌فرماید: «...»

پرهیزگاران، تجارتی (پرسود و بی‌زیان و خالی از کساد را امید دارند. بنابراین خدا اینها را ستایش کرده است. امیرالمؤمنین^(ع) می‌فرماید: «وَأَعْمَلُوا لِلْجَنَّةِ عَمَلًا»؛ برای رسیدن به بهشت رفتاری متناسب با آن انجام دهید، چه اشکالی دارد؟ حضرت امام در رساله خود می‌فرمایند: اگر کسی به نیت رسیدن به بهشت سعی صفا و مروه را به جا آورد، سعی او درست است، باطل نیست. پس اینکه کسی برای ترس از جهنم یا رسیدن به بهشت کار کند، این نه تنها مذموم نیست، نه تنها مردود نیست، بلکه کمال است؛ منتهی طلا هم عیار دارد، درجه دارد. طلای ۲۴ عیار، عمل خالص برای خداست. من دیدم یک بزرگواری می‌گفت: حضرت

۱- اسراء آیه ۱۹

۲- همان

۳- نهج البلاغه مرحوم دشتی، حکمت ۲۳۷، ص ۴۸۴

۴- توبه آیه ۱۱۱: «خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این گونه که): در راه خدا پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند؛ این وعده حقیقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده‌اید.»

۵- فاطر آیه ۲۹

۶- نهج البلاغه مرحوم دشتی، خطبه ۱۳۲، ص ۱۷۶

علی^(ع) از جهنم نمی‌ترسید. حضرت از جهنم نمی‌ترسید؟ اگر معلمی گفت: ما برای حقوق کار نمی‌کنیم، برای رضای خدا کار می‌کنیم، آیا معنایش این است که من حقوق نمی‌خواهم؟ زندگیش را چطور بگذراند. مثلاً اگر نجاری آمد گفت: ما صبح می‌آییم مغازه برای رضای خدا، مشتری‌ها می‌گویند: الحمدلله! خیلی خوشوقت شدیم، از فردا دیگر به شما پول نمی‌دهیم. آقا شما هم برای رضای خدا مزد میز و صندلی که ساختم بدهید. اگر امیرالمؤمنین^(ع) می‌فرماید: خدایا من تو را برای اینکه شایسته‌ای می‌پرستم، معنایش این نیست که از جهنم نمی‌ترسم، بهشتت را نمی‌خواهم. در احادیث خود امیرالمؤمنین ببینید چقدر از بهشت تعریف کرده، چقدر هول و هراس جهنم را ترسیم کرده‌اند؛ فرموده‌اند: نمی‌بینم هیچ چیز مخوفی مانند دوزخ که مردم و فرارکنندگان از آن در خوابند و هیچ چیز مرغوبی را مانند بهشت نمی‌بینم که طالبان و درخواست‌کنندگان آن در غفلتند. دعای کمیل شاهد است، حضرت ناله می‌کند می‌گوید: «أَمْ كَيْفَ يَتَقَلَّبُ بَيْنَ أَطْبَاقِهَا وَ أَنْتَ تَعْلَمُ صِدْقَهُ» اینها برای چیست؟ پس معنای روایت این است که می‌خواهد بگوید خدایا من خیلی می‌ترسم اما اگر جهنم هم نبود همین طور عبادت می‌کردم؛ علت عبادت من ترس نیست، یعنی اگر می‌گفتی دیگر از امروز تو را به جهنم نمی‌برم باز هم من عبادت می‌کردم. در این آیه می‌فرماید: «... ن گفته «و من اراد وجه الله». در جای دیگر داریم: «...»؛ (بعضی زکات

می‌دهند) فقط برای رضای خدا. اینجا می‌گوید: اراده آخرت می‌کنند یعنی برای بهشت کار می‌کنند، برای پاداش کار می‌کنند بعد می‌فرماید: «...»؛ «تلاش اینها مورد سپاس‌گذاری است. پس ما خلط نکنیم بین مفاهیم را یک

وقت خدایی ناکرده مردم را ناامید نکنیم، بنده خدا می‌نشیند با خودش فکر می‌کند که ما از این عرضه‌ها که فقط برای خدا کار کنیم نداریم، ما به این امید که یک باغ بهشتی به ما بدهند این هم که گفتند: چیز بدی است و کار و عبادت را رها می‌کند. این فسق می‌آورد، این نوع تبلیغ از دین مردم را بی‌تفاوت می‌کند، من نمی‌دانم این چه عرفانی است؟ عرفانی که از طریق اهل بیت گرفته نشود نتیجه‌اش همین است. نباید مردم را ناامید کنیم، قرآن می‌فرماید: هر کس که آخرت بخواهد برای آن هم تلاش کند، سعی او نزد خدا مشکور است، بعد می‌فرماید: «...»؛ هر یک از این دو طایفه را از عطای

پروردگارت، بهره و کمک می‌دهیم، هم دنیاطلبان را و هم مؤمنان را، هم آنهایی که به دنبال دنیا هستند و هم آنهایی که به دنبال آخرتند. بعد می‌فرماید: «...»؛ «و عطای پروردگارت هرگز (از کسی) منع نشده است.

نگفت: «عطا الله» ن گفت: «عطا رحمن» چرا گفت: «عطا ربک»؟ چون مؤمنان خصوصاً پیامبر ممکن است بگویند خدایا تو که رئیس ما هستی حکومت هم دست ماست دیگر چرا به مخالفین ما چیزی می‌دهی؟ بزن قلع و قمشان کند و میدان را به ما بده، اصلاً آنها تا سر بلند می‌کنند بزن توی سرشان، نگذار سر بلند کنند! اگر مثلاً در دولت جمهوری اسلامی یک وقت بیايند به عده‌ای از مخالفین اسلام و مخالفین تشیع میدان بدهند من و شما به دولت گله می‌کنیم می‌گوییم: از شما توقع نداشتیم، شما امکاناتی که برای دولت اسلامی بود را دادید دست اینها، به اینها میدان دادید بیايند علیه ما کار کنند و ما را به سختی بیندازند، حالا که دولت دست حکومت جمهوری اسلامی است حداقل میدان دست ما باشد این توقع بجایی است. مؤمنان می‌گویند: خدایا تو که رئیس ما هستی، تو که رئیس حق پرستان هستی، قدرت مطلق هم که تو هستی، این کفار را هم که اشاره‌ای نمایی، کارشان تمام است پس چرا قدرت را به ما نمی‌دهی؟ اصلاً چرا به اینها امکانات می‌دهی؟ حالا ببینید این گلایه در نهاد هر انسان مؤمنی وجود دارد، ممکن است ما توجه نداشته باشیم ولی در ضمیر ناخودآگاه ما وجود داشته باشد، دیدید گاهی بیرون هم می‌آید می‌گوییم: خدایا قربان مصلحتت شوم چرا به این صدام اینقدر مهلت می‌دهی؟ حضرت موسی^(ع) گفت: ^۴ «...»

«...»؛ می‌گوید: خدایا تو فرعون و

۱- روم آیه ۳۸

۲- اسراء آیه ۲۰

۳- همان

۴- یونس آیه ۸۸

اطرافیان را زینت و اموال دادی تا مردم را از راه خدا گمراه کنند،...»

نابود کن،...»؛ دل‌هایشان را سخت و سنگین ساز، به گونه‌ای که ایمان نیاورند (حضرت موسی نفرینشان

کرد)،...»؛ تا عذاب دردناک را ببینند. بالاخره موحدان از رئیس و اربابشان توقع دارند،

می‌گویند: ما از تو توقع نداشتیم که به اینها میدان بدهی، خدا می‌گوید: صبر کنید قانون را زیر پا نمی‌گذاریم، شما می‌خواهی برو زحمت بکش، قانون ما از اول این بوده که ما امکانات را به همه بدهیم چون این دنیا دار امتحان است، تو هم اگر می‌خواهی اینجا سری بلند کنی و رقابتی کنی باید بجنبی و جهاد کنی، مفت و مجانی اینجا بنشین و بگویی خدا همراه پیلمبرش دشمن را شکست دهند، این خبرها نیست، قانون خدا این است. بنی‌اسرائیل تلقیشان همین بود راحت طلب بودند؛ اول آمدند گفتند: آب می‌خواهیم، این سرزمین طور سینا قطعاً در ده متری به آب می‌رسد، بیل و کلنگ بردار و چاه بکن آب بیرون بیاور، اینقدر تنبل! ششصد هزار تا آدم نمی‌توانستید بیل و کلنگی درست کنید و چاه بکنید، خدا گفت: باشد، گفتند: ما نمی‌خواهیم با آن طایفه باشیم، هر طایفه گفت: یک چشمه جداگانه، خدا اجابت فرمود، دوازده چشمه به آنها داد بعد نگفتند خوب حالا آب داریم کشاورزی می‌کنیم، پا را روی پا می‌گرداندند «من و سلوی» که می‌خوردند می‌گفتند: اگر کنار سفره کباب بریانی ما پیاز و سیر و عدسی هم بود چقدر سفره ما رنگین می‌شد، آمدند گفتند که ای موسی سیر و عدس و پیاز می‌خواهیم، بی‌انصاف‌ها بروید بکارید اینقدر تنبل هستید! بعد موسی گفت: بنی‌اسرائیل بیایید بروید با ساکنان شهر بیت‌المقدس اعمالقه است بجنجید، گفتند: نه ما حوصله جنگ نداریم. اینطوری نمی‌شود، این توقعات از خدا غلط است، آقا او رفته زحمت کشیده شب و روز بی‌خوابی کشیده به دانش هسته‌ای رسیده، تو اینجا نشستی و متوقعی همه چیز درست شود؟ حالا او آمده بر سر تو مسلط شده، حالا نفس نفس بزنی اینقدر بدو تا به آنها برسی. رهبر انقلاب فرمود: یک زمانی ما استاد اینها بودیم، اینها زحمت کشیدند ما در غفلت رفتیم از ما جلو زدند، پنجاه سال دیگر کار کنید تا دوباره استاد اینها شویم. »

توست، رب و آقای توست ولی به همه مساوی می‌دهد. ...»

می‌دهیم باید زحمت کشید، ...»؛ و در راه خدا جهاد کنید، و حق جهادش را ادا نمایید. این قانون

خداست و قانون خدا هم لایتغیر است.

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از سؤالات در علم درایه این است که سبب جعل حدیث چیست؟

گفتیم شرتین حدیث ضعیف، حدیث موضوع است. اسباب و عللی هم داشته که باعث جعل حدیث می‌شده و یا به علل دیگر انگیزه‌هایی جعل حدیث چه بوده است؟ اولاً اینکه جعلی واقع شده، این قطعی است. احادیث جعلی قطعاً وجود دارند. در روایات اهل سنت به صورت بسیار گسترده و در روایات شیعه اهل بیت^(ع) هم احادیث جعلی کم نیستند. البته علمای هر دو فرقه انصافاً زحمت کشیدند و جلوی نفوذ احادیث جعلی را گرفتند. و توانستند این احادیث جعلی را تا حد بالایی از دایره روایات اسلامی پاک کنند. اما در روایات اهل سنت، سنن ابی‌داوود (که از بزرگان اهل سنت است) از میان پانصد هزار حدیث، چهار هزار و هشتصد حدیث در آورده است. یعنی از هر صد حدیث یک حدیث. شما می‌توانید از همین، کثرت جعلیات را بفهمید. صحیح بخاری هزار و هفتصد و شصت و یک حدیث دارد و خودش اعتراف کرده که از ششصد هزار حدیث این مقدار حدیث در آورده است! صحیح مسلم چهار هزار حدیث دارد که از سیصد هزار حدیث استخراج شده است. احمد بن حنبل در کتاب مسند خود سی هزار حدیث آورده که از هفتصد و پنجاه هزار حدیث استخراج کرده است. هفتصد و پنجاه هزار حدیث را ایشان بررسی کرده و از این هفتصد و پنجاه هزار عدد، سی هزار تا را انتخاب کرده است. شما راحت می‌توانید بفهمید که چقدر احادیث جعلی در میان اهل سنت زیاد بوده است.

علل جعل حدیث:

۱- کینه‌توزی دشمنان اسلام و منافقین نسبت به اسلام؛ اینها تصمیم جدی داشتند که آئین اسلام را از بین ببرند. دیدند با قرآن نمی‌توانند در بیفتند. اصلاً امکان اینکه دستی در قرآن ببرند وجود ندارد دستشان به ساحت قدسی قرآن نمی‌رسد. فکر کردند از طریق احادیث وارد شوند و اسلام را منحرف کنند. تعدادی از یهود و نصاری به ظاهر اسلام آوردند. قرائن نشان می‌دهد که این‌ها قلباً اسلام نیاوردند. مثل کعب‌الاحبار، وهب بن منبه و مانند تمیم داری؛ این‌ها کسانی بودند که به ظاهر اسلام آورده بودند و فراوان هم نقل حدیث می‌کردند و از اسرائیلیات (یعنی از خرافات بنی‌اسرائیل) نقل می‌نمودند. برای اینکه میدانشان باز شود حدیثی هم از پیامبر اسلام^(ص) نقل کردند که «تحدثوا من بنی‌اسرائیل ولا حرج»؛ از بنی‌اسرائیل حدیث نقل کنید، اشکالی ندارد! یکی از عواملی که به این قضیه دامن زد جریان منع حدیث بود که من قبلاً خدمت شما عرض کردم. ببینید! بعد از رحلت پیامبر^(ص) عده‌ای از اصحاب سرشناس مثل سلمان، اباذر، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عباس و امثال این‌ها، احادیثی می‌خواندند در فضیلت اهل بیت^(ع)، خصوصاً امیرالمؤمنین^(ع) و وصایت علی^(ع). خیلی از مسلمانان در غدیر نبودند؛ عده‌ای خیلی از احادیث را در فضل علی^(ع) نشنیده بودند و وقتی اینها را می‌شنیدند، برایشان تعجب‌آور بود. خود به خود این سؤال در اذهان خطور می‌کرد که چرا علی^(ع) نباشد؟ عده‌ای دیدند که اگر این قصه ادامه پیدا کند، مشروعیت خلافت زیر سؤال خواهد رفت. البته بزرگان اهل سنت قصه منع حدیث را قبول دارند. عذر خلیفه اول این بود که من می‌ترسم حدیث با قرآن مخلوط شود و مردم حدیث را با قرآن اشتباه بگیرند، برای اینکه حدیث با قرآن اشتباه نشود، کسی حدیث نخواند. اهل سنت قبول دارند که این تز اشتباهی بود. کمتر از این کار دفاع شده است. خود ابوبکر ابتدا احادیثی را که نزد عایشه داشت و حدود هشتصد لوحه بود همه را از دخترش عایشه گرفت و وسط خانه جمع کرد و آتش زد و بعد آمد به مسجد و گفت: ای مردم! هر چه حدیث نوشته‌اید از پیامبر بیاورید! مردم احادیث را آوردند؛ دستور داد همه را جمع کردند و آتش زد. مردم اعتراض کردند که چرا این کار را کردی؟! گفت: شما دارید حدیث می‌خوانید مردم را از قرآن باز می‌دارید و بعد ممکن است حدیث و قرآن مخلوط شود و باعث تحریف قرآن گردد. لکن قرائن نشان می‌دهد که قصه چیز دیگری بوده است. ابورافع که غلام و خدمتگزار منزل پیامبر بود و از کسانی بود که حدیث می‌خواند. به دستور خلیفه در وسط بازار شلاق خورد و از خواندن حدیث منع شد. افرادی مانند عبدالله بن مسعود و ابی‌ذر غفاری تحت فشار بودند، خلیفه آنها را طلبید و گفت: شنیده‌ام که در بصره و کوفه حدیث می‌خوانید. گفتند: بله! گفت: دیگر تا زنده هستم نمی‌گذارم از مدینه بیرون بروید. دیگر حق ندارید حدیث بخوانید. وقتی که مبلغان اسلام برای تبلیغ به عراق می‌رفتند، عمر آنها را بدرقه می‌کرد و گفت: الان شما دارید به سرزمینی می‌روید که شب و روز مثل لانه زنبورها در خانه‌هاشان صدای خواندن قرآن می‌آید. یک موقع نروید حدیث بخوانید و مردم را سرگرم حدیث کنید و از قرآن بازشان دارید! حدیث برایشان نخوانید. خلیفه اول و به تبع او خلیفه دوم به شدت از خواندن حدیث منع کردند. به نظر می‌رسد این سلسله ارتباط دارد به همان قضیه منع کتابت حدیثی که در اولین منع خود پیغمبر منع شد. بالاخره هر انسانی در زندگی این حق را دارد که یک وصیتنامه بنویسد. حضرت فرمودند: قلم و کاغذ بیاورید تا من چیزی بنویسم که گمراه نشوید. دومی نگذاشت. خود اهل سنت هم در تاریخ نقل کردند. گفت: ایشان دارد هذیان می‌گوید! کار به جایی رسید که اصحاب شمشیر کشیدند. زنان پیامبر^(ص) فریاد و گریه کردند. نگذاشت. پیغمبر^(ص) دیدند نزدیک است اصحاب به جان هم بیفتند. فرمود: نمی‌خواهم بروید. لذا اولین کسی که از نوشتن حدیث منع شد، شخص رسول اکرم^(ص) بود. بعد هم این قصه ادامه پیدا کرد به بهانه اینکه قرآن تحریف می‌شود. بعد از خلیفه سوم، معاویه بن ابی‌سفیان همین سیاست را پیگیری کرد. ببیند که چقدر این قصه دردناک است! معاویه گفت: هر کس حدیثی در فضیلت ابوتراب (یعنی علی بن ابیطالب^(ع)) بخواند ذمه من از او بری است. این عبارت در آن زمان به معنای این بود که مهدورالدم است. یعنی هر کس او را کشت من از او دفاع نمی‌کنم. (مثل حکمی که در قرآن نسبت به مشرکین آمده است). اعلام براءت کرد از کسی که در مورد علی^(ع) حدیث بخواند! در زمان خلیفه اول و دوم حدیث خواندند و گفتند: پیامبر فرموده است که از بنی‌اسرائیل حدیث نقل کنید. قبل از خطبه‌های نماز جمعه و در شهر مدینه، به تمیم داری اجازه داده می‌شد که برود و حدیث بخواند اما به مسلمان‌ها اجازه داده نمی‌شد که احادیث پیامبر^(ص) را بخوانند. از بنی‌اسرائیل حدیث مجاز بود از پیامبر ممنوع بود. شما اسم این را می‌گذارید دفاع از قرآن؟! ما که نمی‌توانید بپذیریم. بیشترین نقل حدیث از ابوهریره است. در کتب صحاح اهل سنت بیش از پنج هزار و هفتصد حدیث از ایشان نقل شده است. اما از امیرالمؤمنین^(ع) پانصد حدیث نقل کردند. یعنی در

قبال هر حدیث از امیرالمؤمنین^(ع) یازده حدیث از ابوهریره نقل شده است. در حالیکه علی^(ع) از کودکی در دامن پیامبر^(ص) بزرگ شد ولی ابوهریره سه سال بیشتر نزد پیامبر^(ص) نبود. چگونه در این سه سال این همه حدیث شنیده است؟! پیامبر^(ص) می دانستند که این آدم فردا مرتب می رود و می گوید: قال رسول الله! حدیث نقل می کند، سعی می کردند به گونه ای او را دور کنند. سعدی در عبارتی در گلستان می گوید: پیامبر^(ص) به ابوهریره گفتند: دیرتر من را زیارت کن تا محبت تو بیشتر شود. می دانستند فردا به ایشان دروغ بسته می شود. این چگونه است که امیرالمؤمنین^(ع) که اعلم امت است؛ اقتضای امت است؛ باب شهر علم پیامبر است، پانصد حدیث دارد، اما ابوهریره پنج هزار و هفتصد تا! یک کسی باید جواب بدهد. چرا ابوهریره شلاق نخورد؟! ابورافع مگر چند حدیث نقل کرده بود؟! بیست حدیث. اینها را که او در زمان پیامبر نقل نکرده بود؛ بعد از پیامبر نقل کرده است. در زمان منع حدیث هم بوده است. این اگر دفاع ز قرآن است، چرا اینجا دفاع نبود؟! وانگهی آن کسی که با سبک بیان و مسائل علوم بلاغی یک آشنایی جزئی هم داشته باشد می داند که مردم عرب آن زمان با آن فهم و ذوق بلاغی هیچگاه حدیث را با قرآن اشتباه نمی گرفتند. اصلاً موضع چنین چیزی منتفی بوده است. بالاخره این قصه جعل حدیث شد یک سنت، تا زمان عمر بن عبدالعزیز، قرن دوم هجری؛ صد و چهل سال از هجرت نبوی گذشت. در طی این قرون کتابت و نقل حدیث ممنوع بود. بعد از صد و سی دو سال به دستور عمر بن عبدالعزیز این قرق شکسته شد و بعد نقل حدیث آزاد شد. آقای گلذیهر ایرادی گرفته است. می گوید: حدیث مسند معنایش این است که سلسله سند دارد. شما یک و نیم قرن منع حدیث داشته اید؛ کسی جائز نمی دانست که حدیث برای کسی نقل کند؛ پس این مسندهای شما به کجا متصل است؟! آقای صبحی صالح که خود از علما و رجال حدیث شناس است، در کتاب تاریخ حدیث خود کوشیده که این معطل را جواب دهد، اما نتوانسته است. جوابی که ما داریم این است که شیعه اهل بیت^(ع) به تبع امامان معصوم زیر بار این منع نرفتند و این ایراد به کتب روایی آنها وارد نیست. زمانی که منع حدیث برداشته شد، مردم هجوم آوردند به طرف کسانی که حدیث داشتند. آنهایی که عالم بودند. گویی عده ای هم احساس کردند که فرصت خوبی دست داده تا با جعل حدیث به مقاصدشان برسند. مقداری از جعل حدیث هم در زمان معاویه بود. معاویه می گفت که هر کس حدیثی در فضیلت شیخین و سایر خلفا آورد جایزه می گیرد. اگر فردی حدیث می آورد نمی گفتند سند آن کجاست؟! کجا آوردی؟ همانطور ده دینار به او می دادند. حدیث را تحویل می داد و پول را می گرفت. بی جهت که هفتصد هزار حدیث نمی شود، بطوریکه احمد بن حنبل از میان هفتصد و پنجاه هزار حدیث، سی هزار حدیث اخراج می کند. این احادیث جعلی انباشته شده بود. بعد هم با باز شدن باب نقل حدیث و رفع منع کتابت آن، تعداد جاعلین و وضاعین زیاد شد.

در شیعه اهل بیت^(ع) هم کسانی بودند که جعل می کردند. امام باقر^(ع) فرمود: دائماً شیطان در ما اهل بیت کسانی را وارد می کند که بر ما دروغ ببندند.^۱ پس معلوم است که جعل حدیث در شیعه هم بوده است. اسامی از دروغگویان معروف در شیعه: ابوظباب، یونس بن ظبیان، یزید سائق و ابوسمیه. ابوالجارود از منحرفین است. احمد بن محمد سیاری و عده ای دیگر. دروغگویانی که احادیثشان ضعیف است و اهل جعل و کذب بودند. (عرض کردم دانشمندان اهل سنت احساس کردند که باید یک پالایشی شود) همانطور که محققان شیعه این کار را کردند. محققان بزرگ شیعه مانند مرحوم مفید و مرحوم کلینی در همان صدر اول این کار را کردند. به طور کلی راه روایات جعلی را مسدود کردند. کتابهای شیعه را منقح ساختند. روایات جعلی، شناسایی در معرفت رجال حدیث، کار محکمی صورت گرفت. یعنی واقعاً شیعه از همان قرن سوم، بعد از غیبت کبری امام زمان^(عج) که محدثین ما مثل مرحوم کلینی که با نواب اربعه، نواب خاص ارتباط داشته و تقریر الکافی کاف لشیعتنا مال خود امام زمان^(عج) است. کار شیعه از اول به فرجام رسید. اهل سنت نیز در قرون بعدی احساس کردند که باید یک پالایش صورت بگیرد که ائمه اهل سنت و محدثینی مثل مسلم و بخاری و بعدها در قرن نهم و دهم مثل جلال الدین سیوطی سعی کردند احادیث وضعی و جعلی را روشن کنند. (جالب این که با این که خودشان می دانستند جعل است گو اینک هیفشان می آمد این روایات را دور بریزند).

سیوطی کتابی به نام «اللائی المصنوعه فی الحدیث الموضوعه» دارد. اللائی جمع لؤلؤ بمعنای مروارید است. اللائی المصنوعه، مرواریدهای ساختگی، فی الاحادیث الموضوعه در مورد احادیث وضعی است. اسم حدیث جعلی را گذاشته مروارید!! این یک عالم سنی است! با اینکه خود اینها معترف به وسعت جعل بودند، با این حال احمد بن حنبل افتخار می کند که هفتصد و پنجاه هزار

حدیث را جمع کرده است که خودش معترف است به جعلی بودن اکثر آنها. مسلم پانصد هزار حدیث را جمع کردن، یک مزیت می‌داند و خودش می‌داند این‌ها جعلی بوده و اعتبار ندارند. این هم یک فاجعه‌ای بوده که در عالم اسلام اتفاق افتاده است. اما خوشبختانه اکثر این احادیث، اکثر قریب به اتفاق اینها چنان از نظر محتوایی تهی هستند که اگر فرد عامی هم نگاه کند، می‌گوید این حدیث جعل است. حتی بعد از اینکه این کتابها تدوین شد، متأسفانه بعضی از جعلیات در این کتاب‌های صحاح سته هم راه پیدا کرد. الان یکی از این احادیث راه یافته و این‌ها خیال می‌کنند که پالایش کردند و پالایش نشده، من دو تا از آنها را برایتان می‌خوانم. یکی می‌گوید که حضرت موسی گفت: خدایا! عمر بسیار طولانی به من بده! خدا گفت: چقدر عمر می‌خواهی؟ گفت: من خیلی زیاد می‌خواهم. گفت: دستت را بگذار روی بدن یک گاو نری بعد هر مقدار تار مو زیر دستت است من همانقدر عمر به تو می‌دهم. تازه این‌ها پالایش شده است! البته به اعتقاد من کتب حدیثی اهل سنت ارزشمند است. ما منکر ارزش آنها نیستیم. بسیاری از احادیث خوب، عالی، حتی مورد استناد بزرگان شیعه، مورد مراجعه بزرگان شیعه در کتب آنها وجود دارد. این طور نیست که این‌ها از درجه اعتبار ساقط باشد. لکن با معیار خودمان سراغ این کتب می‌رویم، نه با معیار آنها. به هر حال در این کتب نیز روایات جعلی راه یافته است از جمله اینکه: ابوهیره می‌گوید: از پیغمبر پرسیدیم که چگونه پروردگار ما خلق شد؟ پیامبر فرمودند: وقتی پروردگار می‌خواست خودش را خلق کند اول اسبی آفرید، بعد اسب را دواند تا عرق کرد؛ بعد عرق اسب را برداشت و خودش را آفرید!

در مورد احادیث شیعه هم مرحوم شیخ محمدتقی شوشتری کتاب «الاحادیث الدخیله» را تحریر نموده که در آنجا یک سری احادیث جعلی را مشخص کردند.

یک دسته از احادیث جعلی، احادیثی است که از ابی‌بن‌کعب روایت شده است در مورد فضیلت قرائت سوره‌های قرآن است (بعضی از تفاسیر هم مقید هستند که اینها را نقل کنند). البته فی‌الجمله روایاتی داریم در فضیلت سوره قرآن. مثلاً آن روایتی که می‌گوید فضیلت سوره حمد به اندازه همه قرآن است. یا فضیلت سوره قل هو الله به اندازه ثلث قرآن است، این‌ها درست است. اما این وسعتی که نقل شده، درست نیست. به همین خاطر مرحوم علامه طباطبایی در المیزان ثواب القرائه‌ها را نیاوردند. به نوح‌بن‌ابی‌ابراهیم که یکی از روایانی است که این احادیث را نقل کرده است بود و فراوان نقل کرده بود، گفتند: از کجا این احادیث را پیدا کردی؟! تو می‌گویی از مقاتل بن سلیمان، مقاتل که چنین روایاتی ندارد؛ سائل آدم ملا و حدیث‌شناس بوده است. گفت: راستش را می‌خواهید من دیدم مردم دارند فقه ابوحنیفه می‌خوانند و سراغ مغازی ابن اسحاق می‌روند و قرآن را رها کرده‌اند، برای اینکه مردم به طرف قرآن آیند، حدیث جعل کردم که فلان سوره اینقدر ثواب دارد. متأسفانه یک طایفه‌ای هم از جعلیات برمی‌گردد به عده‌ای از صلحا! نمی‌خواستیم بگویم ولی چاره نیست. مردم بیش از همه به افراد صالح اعتماد می‌کنند. غافل از اینکه گاهی وقت‌ها صلحا هم برای خودشان یک مصلحت‌اندیشی‌هایی می‌کنند و دروغ می‌سازند. به خیال خودشان مثلاً یک کرامت جور می‌کنند و یک خوابی تعریف می‌کنند، یک حدیثی می‌سازند که (مثلاً) ایمان مردم را محکم کنند. در حالیکه غفلت دارد که این کار خیانت است. و از یک نقطه‌هایی که او متوجه نیست لو می‌رود و ایمان مردم تخریب می‌شود. تا حالا هم این طوری بوده است. بخشی از مشکل احادیث جعلی ما از این عده است. مثل همین روایات جمع قرآن. آقا می‌خواستند مردم را قرآن خوان کند، نشسته و حدیث جعل کرده است. بعد چه طور شده است؟ مثلاً چند صد حدیث جعل کرده و تعدادی حدیث درست هم که موجود بوده زیر سؤال رفته. آقا مثلاً نشسته حدیث جعل کرده که اگر کسی فلان سوره را بخواند به فلان مقام می‌رسد. بعد هم با خودش گفته حالا ما یک دروغی گفتیم هر چی ثواب کرد که نصفش را ما می‌بریم و گناه دروغش هم که حساب نیست. غافل از این که این کار ریشه دین را می‌سوزاند. این چه نوع تبلیغی از دین است؟! با دروغ می‌خواهی دین را تبلیغ کنی؟! عرض کردم البته این‌ها نتوانستند به لطف خدا ضربه بزنند. افراد تیزهوش، دانشمند، صاحب‌نظر، آمدند این‌ها را تنقیح و تصفیه کردند؛ خصوصاً در شیعه امامیه ما کتب بسیار ارزشمندی داریم. علما ما عادتشان نیست که به احادیثی که از طریق افراد ضعیف روایت شده حتی در معتبرترین کتب به آن اعتماد کنند. مثلاً کتاب تفسیر علی بن ابراهیم تا سوره آل عمران تا جزء چهار توسط پدر نوشته شده و از جزء چهار به بعد پدر از دنیا رفته و پسرش تکمیل نموده است. تفسیر، تفسیر روایی است؛ تفسیر قرآن به قرآن نیست، قرآن به روایت است؛ احادیث را از طریق ابی‌الجارود آورد. وی از غلات منحرف و فاسدالعقیده است وی مدعی الوهیت بود

و لعن از ناحیه ائمه برای او صادر شد. ایشان روایاتی که از جزء چهار به بعد آورده اکثراً از طریق ابی‌الجارود آورده است. به خاطر همین مفسرین به تفسیر علی‌بن‌ابراهیم از این جا به بعد اعتماد زیادی ندارند. یعنی در شیعه هم ضربه را زدند ولی نتوانستند ضربه اساسی بزنند.

۲- دومین انگیزه جعل حمایت از فرقه و مذهب بوده است. فردی می‌خواسته اثبات کند که کار ما درست است؛ فلان خلیفه مشروع است؛ حدیث می‌خوانده. مثلاً حدیث عشره مبشره. که پیامبر فرمود: ده نفر حتماً به بهشت می‌روند. این حدیث با قرآن مخالف است و رجالش هم ضعیفند. این حدیث جعلی است. یا برای دفع نظرات طرف مقابل، یا برای تأیید فرقه. مثلاً تعدادی حدیث در مورد قدسیت دمشق داریم که همه این‌ها توطئه معاویه بود. دمشق را جزء شهرهای مقدس شمرده است. برای اینکه بتواند پایه حکومت خودش را محکم کند. یکی دیگر از آن احادیث که مربوط به جمع قرآن است (این را کسی نگفته است ولی من با اطمینان می‌گویم) مثل احادیث جمع قرآن، البته این احادیث از پیامبر نیست روایات تاریخی است. روایات جمع قرآن، روایات مضطربند و اشکال اساسی دارند. اصلی‌ترین اشکالی که دارند و متأسفانه نگارندگان تاریخ قرآن متوجه آن نشده‌اند این است که اگر ما این را بپذیریم به طور قطع و مسلم قرآن از تواتر و قطعیت می‌افتد. در آن احادیث آمده که هر کس می‌آمد و می‌گفت: من چند تا آیه دارم. می‌گفتند تو از پیامبر شنیدی؟! می‌گفت: آری! و سپس اگر دو شاهد می‌آورد از او می‌پذیرفتند. اولاً از کجا معلوم که این آدم راست بگوید. وانگهی اگر راستگو باشد، از کجا معلوم درست بگوید؟! شاید غلط حفظ کرده باشد. ثالثاً از کجا معلوم که چند تا آیه دیگر هم بوده که کسی نبوده بشنود و یا کسانی که شنیدند مرده بودند. پس قرآن ناقص است. شما که هم تحریف قرآن را اثبات کردی و هم قرآن را از قطعیت انداختی. کجا شاهد عادل شهادتش قطعیت می‌آورد؟ شهادتش ظن غالب می‌آورد. ما می‌گوییم: قرآن متواتر است. حتی حروفش متواتر است. ما اگر این احادیث را بپذیریم، تواتر قرآن خراب می‌شود. من تأسف می‌خورم که بعضی از بزرگان علوم قرآن هم تحت تأثیر این غوغا تسلیم شدند و این‌ها را قبول کردند. می‌خواستند بگویند درست است که حالا بزرگان ما کرامتی نداشتند، نه در شهر علم بودند. سید جوانان اهل بهشت هم نبودند؛ ساقی حوض هم نبودند؛ درست است که این شعون را نداشتند ولی اگر بزرگان ما نبودند قرآن هم نبود! چون قرآن را این‌ها جمع کردند. یعنی پیامبر حواسش بود که احکام حج را به مردم بگوید؛ اما حواسش نبود که باید اصل قرآن جمع شود؟! که عایشه نقل می‌کند که قرآن‌ها روی پوست گوسفند نوشته شده بود و بزغاله آیه «عشر رضعات یحرمن» را خورده بود. این شأن اسلام است؟! آیا این تحقیر پیغمبر^(ص) نیست! آیت الله العظمی بروجردی فرمودند: محال است که قرآن در زمان پیغمبر^(ص) جمع نشده باشد! من هیچ حرفی را از این بهتر نمی‌پذیرم. چه طور ما تسلیم این حرف‌ها می‌شویم؟! احادیث جمع قرآن موضوع است. موضوع! حتی خود اهل سنت هم این را باید بگویند. اگر فردا یک گلدزیهر دیگر پیدا شود که بگوید شما که می‌گویید قرآن متواتر است، این طوری متواتر است؟! اگر یک کتابی این طوری نوشته شد. مثلاً آقای سخنرانی می‌کرده است و عده‌ای گوش می‌کردند؛ نه کسی ضبط کرده و نه کسی نوشته. حالا می‌خواهیم سخنرانی‌های این آقا را جمع کنیم. برویم از محفوظات حضار کلمات خطیب را پیاده کنیم. بعد هم ادعا می‌کنیم که این کلمه به کلمه‌اش متواتر است این جور درمی‌آید؟! اگر ما قصه جمع قرآن را بپذیریم یعنی نفی تواتر قرآن. به طور قطع و یقین! الحمدلله به ذهن کسی نرسیده که این اشکال را بگیرد. ولی اگر اشکال گرفتند چی؟ قبل از اینکه اشکال بگیرند خودمان این حرف‌ها را نزنیم. یعنی ما می‌خواهیم به قیمت زیر سؤال بردن قرآن برای دیگران منزلت درست کنیم؟! که بله فلانی قرآن جمع کرده! نکنیم این کارها را. این جفا در حق اصل اسلام است. دلایل دیگری هم داریم. می‌گویند: عثمان قرآن را جمع کرده است. یک عالم روایت آوردند. می‌پرسم عثمان چه کار کرده؟ می‌گویند: قرائت‌ها مختلف شده بود و عثمان این‌ها را یکی کرد. می‌گوییم: قرائت‌ها که مختلف بود در چه چیزی مختلف بود. می‌گویند: چون نقطه نبوده و اعراب هم نبوده بعضی از کلمات بدون نقطه چند جور خوانده می‌شود. می‌گوییم: فقط دعوا سر نقطه و اعراب بود؟ می‌گویند: آری! می‌گوییم: عثمان چه کرد؟ می‌گویند: قرائت‌ها را یکی کرد. می‌گوییم: چه طور یکی کرد؟ نقطه گذاشت؟ آمد قرآن درست کرد اعراب گذاشت. اعراب که زمان عثمان نبود. اعراب توسط خلیل بن احمد فراهیدی در قرن دوم ابداع شده است. خوب عثمان چگونه و با چه وسیله قرائت درست را معلوم ساخت در حالیکه نقطه و اعراب در اختیار نداشت؟! آخر این فضیلتی برای عثمان

درست می‌شود؟! اگر می‌خواهید فضیلت بیاورید اسلامش و کارهای خوبی که کرده را بگویید. این چه کاری است؟! این کار، زیر سؤال بردن اصل قرآن است. زیر سؤال بردن حقانیت خود قرآن است. قرآن در زمان شخص پیامبر گرامی جمع شده بود. و صلّی الله علی سیدنا و نبینا معقد و آله الطاهرین

خلاصه مطالب:

جلسه اول: تفسیر تربیتی و آموزشی روش آن

«...» « (اسراء آیه ۱۵) »

- بدون وجود حجت الهی به تمام نیکیها راه برده نمی‌شود.
← عذاب بدون بیان و ارشاد قبیح است.

نکته: رسول کسی است که با انکارش عذاب استئصال فرود می‌آید تَمرد و تکذیب نبی باعث عذاب استئصال نمی‌شود.

دلیل ← «...» « (یونس آیه ۴۷) »

«...» « (اسراء آیه ۱۶) »

- مُتَرَفِّ: آنکه در نعمت برای وسعت داده شده.

دو ترجمه: ۱- مترفین را امر می‌کنیم تا در آن فساد کنند.

۲- مترفین را (به نیکی) امر می‌کنیم (اما آنها) در ??? فساد می‌کنند.

اشکال ترجمه اول: خدا امر به فسق نمی‌کند چه تکوینی چه تشریحی.

تشریحی = واضح است. تکوینی = یعنی خدا کسی را وادار کند ناخواسته مرتکب فسق شود (بطلان این حرف واضحتر است).

«...» «...»

امر بمعنای باز کردن میدان و تزیین بدیها در نظر آنها تا تمایل به فسق پیدا کنند.

باز کردن میدان ← «...» « (مریم آیه ۷۵) »

تزیین بدیها ← «...» «...» ← تمایل به فسق

نمونه: «...» « (اسراء آیه ۶۴) »

اینها همه از باب مجازات بخاطر گناهان است.

«...» « (اسراء آیه ۱۷) »

- معانی قرن

- سنت عذاب استئصال بعد از نوح بوده نه قبل آن

- بعد از پیامبر اسلام قطع شده ← الان امام معصوم قائم مقام پیامبر است.

- کم ← خبریه ← برای تکثیر

← جهت انذار (بیم نداشتن خدا) از عقوبت مجرمان

«...» «...»

- وجود کرام الکاتبین و شهود دیگر مورد نیاز او نیست.

- شاید عبارت پاسخ این باشد که افراد خردسال چه گناهی داشته‌اند؟

← چرا نوح^(ع): «...» «...»

«...» «...»

- نکته در (یرید) است ← احکام مربوط به دنیای مردم ← دنیاخواهی مذموم است (یرید) نه دنیاداری.

- عاجله = صفت دنیا ← موصف محذوف است ← الدنيا العاجله.

- ما نشاء ← اعطاء طبق خواست ما نه دنیاخواه.

- لمن نرید: هر کدام از دنیا خواهان را اراده کنیم خواسته‌اش را می‌دهیم ← به همه دنیاخواهان هم دنیا نمی‌دهیم.
...» «...: چرا دوزخ؟

← دنیاخواهی ← فروپاشی ارکان ارزشها ← تباهی ← مجازات الهی = دادن پاداش اعمال خوب فرد در دنیا / باقی ماندن مجازات بدیها برای آخرت ← مفاد آیات ۱۵ و ۱۶ هود.

» «... (اسراء آیه ۱۸)

- آخرت خواهی + سعی = پاداش الهی

- = عبادت و عمل برای رسیدن به آخرت مانعی ندارد (مذموم نیست).

عباده الاحرار ← عبادت برای خدا ← برترین مرتبه عمل

* « (اسراء آیه ۲۰)

- در جواب تمنای باطنی مؤمنان که چرا خدا به کفار نعمت داده؟!

- گلایه موسی (ع) ← «

...» (یونس آیه

(۸۸

جواب ← عطای الهی همگانی است ← توقع بی‌جا نکنیم ← قانون خداست ← قانون الهی لایتغیر است.

جلسه دوم: علم الحدیث

سبب‌های وضع (جعل حدیث) چیست؟

وقوع جعل:

- در روایت اهل سنت بصورت گسترده.

- در روایات شیعه نیز وجود داشته.

سنن ابی‌داود ۴۸۰۰ حدیث ← اعتراف وی به اخراج از بین ۵۰۰,۰۰۰ حدیث!

صحیح بخاری ← ۱۷۶۱ حدیث ← اعتراف وی به اخراج از بین ۶۰۰,۰۰۰ حدیث !!

صحیح مسلم ← ۴۰۰۰ حدیث ← اخراج از ۳۰۰,۰۰۰ حدیث!

احمد بن حنبل در سندش ۳۰۰۰۰ حدیث آورده از ۷۵۰,۰۰۰ حدیث در آورده!

← گستردگی جعل در کتب اهل سنت

(۱) نقش یهودی‌های اسلام آورده در این کار:

- منع حدیث و گشوده شدن ناگهانی باب کتاب ← ایجاد زمینه وضع و جعل

دروغگویان در شیعه: ابوخطاب/ یونس‌بن‌ظبیمان/ یزید الصائغ/ ابوسمیه و ...

کتاب سیوطی ← «للثال المصنوعه فی الاحادیث الموضوعه»!

در شیعه ← شیخ محمد تقی شوشتری ← کتاب «الاحادیث الدخیله»

روایات مروی از ابی‌بن‌کعب در مورد فضل سور قرآن به نوح‌بن‌ابی‌ابراهیم گفتند از کجا این احادیث را آوردی؟ ← گفت دیدم مردم مشغول

فقه ابوحنیفه و مغازی ابن‌اسحاقند

(۲) حمایت از فرقه و مذهب: (مثل احادیث جمع قرآن و ...)

صحابیی که بیش از همه حدیث از رسول‌الله نقل کرده ← ابو هریره ۵۳۷۴

← سه سال بیشتر با رسول‌الله نبوده اما علی (ع) از اول ۵۰۰ حدیث از حضرت در کتب اهل سنت است چرا؟!

التماس دعا

کلمات:

سوره مبارکه النجم	وَالنَّجْمِ: سوگند به ستاره	هُوْی: أفول (غروب) می‌کند
ماغوی: منحرف نشده است	شَدِيدًا الْقُوْی: (جبرئیل) قدرتمند	سِدْرَةٌ الْمُنْتَهَى: درختی (سایبانی) پر برگ و با عظمت در جوار قرب رحمت حق

فَتَدَلَّى: پس نزدیکتر شد	نَزَلَةُ أُخْرَى: بار دیگر (نزول دیگر)	أَفْتَمَارُونَهُ: آیا پس مجادله می کنید
ضِيْزَى: غیر عادلانه	اللَّاتِ وَالْعُزَّى وَ مَنَات: نام سه بت از بت‌های مهم مشرکان عرب	مَازَعُ الْبَصْرِ: چشم (او) پیامبر منحرف نشد
اللَّمَم: گناهان کوچک - نزدیک شدن به گناه	وَاوْرَةَ: گنهکار- انسانی که تحمل وزر (بار سنگین) می کند	لَيْسَمُونَ الْمَلَائِكَةَ: فرشتگان را نامگذاری می کنند (دختران خدا می دانند)
أَكْدَى: خودستایی کرد	فَلَا تُزَكُّوْا أَنْفُسَكُمْ: خودستایی نکنید	أَجْنَه: (م: جنین) نوزاد پنهان در شکم مادر
تُمْنَى: ریخته شود	مُبْلَغُهُم: آخرین حد معلومات ایشان	لَا تَزُرُ: بر ندارد
أَفْنَى: سرمایه های جاودانی	أَعْنَى: بی نیاز می کند	النَّشْأَةُ: عالم
فَعَشِيْهَا: پس آنها را پوشانید	الْمُؤْتَفِكَةَ: شهرهای زیر و رو شده قوم لوط	الشَّعْرَى: نام ستاره - درخشانترین ستاره های آسمان
سوره مبارکه قمر	سَامِدُونَ: کسانی که سرگرم لهو و لعب هستند	كَاشِفَةٌ: برطرف کننده شدائد
أَنْشَقَّ: بشکافت (دو نیمه شد)	السَّاعَةُ: قیامت - قسمتی از زمان	إِفْتَرَبَتْ: نزدیک شد
نَذْرُ: (م: نذیر) اذارها و ترساندن‌ها	فَمَا تَعْنِي: پس سود ندهد	مُؤَدِّجِر: انزجار از زشتی و بدی (داستانهای عذاب امت‌های پیشین)
مُهْطِعِينَ: شتابندگان	جَرَاد: ملخ	الْأَجْدَاثُ: (م: جدث) قبرها
مُنْهَمِر: ریزش فراوان و پی در پی	فَأَنْتَصِر: پس انتقام مرا بگیر	وَإِذْ جَرِ: (نوح را) از ادامه رسالتش با آزارهای خود منع کردند
مُدَكِّر: پند گیرنده	دُسُر: میخها (م: دسار) راندن شدید با قهر	فَأَلْتَقَى: پس (این دو آب از زمین و آسمان) درهم آمیختند
سُعْر: جنون - آتش برافروخته	مُنْعَقِر: ریشه کن شده	نَحْس: شوم
كُلُّ شَرْبٍ مَّخْتَضِر: هرکدام در نوبت خود باید حضور یابد	وَاصْطَبِر: و شکیبایی پیشه کن	أَشِر: خودپسند
هَشِيم: شکستن اشیاء سست - گیاهان خرد شده	فَعَقَّر: پس شتر را پی کرد	فَتَعَاطَى: پس به سراغ این کار آمد
أَمْرٌ: تلخ تر	أَذَى: هراسناک تر- مصیبت و حادثه بزرگ	مُخْتَضِر: آغل گوسفند
مَقْعَدِ صِدْقِي: جایگاه صدق و حق و راستی - جوار قرب خدا	كَلْمَحِ الْبَصْرِ: همچون یک چشم بر هم زدن	نَهْر: نهر آب - فضا و گستردگی (در بهشت)
سَيِّئُهُمْ: بزودی شکست می خورند	مُسْتَطَر: نوشته می شود	سَقَر: آتش دوزخ
النَّجْم: گیاهان کوچک و خزنده - بوته دار	بِحُسْبَان: بر طبق حساب منظمی گردش می کنند	سوره مبارکه الرحمن
الْأَنَام: خلائق	المیزان: قوانینی که در سراسر عالم قرار داده - توزین اشیاء	الشَّجَر: درختان ساقه دار
لَوْلَوْ: مروارید- دانه ای شفاف و قیمتی که در داخل صدف در اعماق دریا پرورش می یابد	مَرَجَان: حیوانی که شبیه شاخه کوچک درخت در اعماق دریا می روید و بهترین آن «مرجان سرخ رنگ» است	العَصْف: ساقه و برگ که بوسیله باد از گیاهان جدا می شوند- کاه
رَبِّكُمْ: پروردگارتان را (ای دو گروه جن و انس)	مَرَج: کنار هم قرار داد	مَارِج: شعله آتش مختلط و متحرک
الْمُنْشَأَت: سازه شده	صَلْصَال: گل خشکیده	فَخَارُ: سفال
بَرْزَخ: فاصله بین دو چیز	الْأَاء: نعمتها	فَيَأِي: پس کدامین؟
فان: به هم ریختن نظام جسم و جان - نابودی	شأن: کار - ابداع طرح تازه و آفرینش جدید	تَكْذِبَان: تکذیب می کنید

مَعَشَرَ: جمعیت کامل	تَنْفُذُوا: بگذرید	سَنَفَرُغُ: به زودی به حساب شما می پردازیم
شَوَاطِئُ: آتش بی دود	بِسُلْطَانٍ: با نیروی الهی	أَفْطَارٍ: مرزها - اطراف چیزی